

پیش‌گفتار تروتسکی

در دو ماه اول ۱۹۱۷ روسیه هنوز یک کشور سلطنتی بود و رومانوف‌ها بر آن حکومت می‌کردند. هشت ماه بعد بلشویک‌ها ساکنان کشور را به دست گرفتند. در آغاز سال کمتر کسی آنان را می‌شناخت، و رهبرانشان هنگامی که به قدرت رسیدند، هنوز به جرم خیانت به کشور تحت تعقیب بودند. چرخش چنین سریع دیگری در تاریخ نمی‌توان یافت. به ویژه اگر به خاطر داشته باشید که این چرخش صدوپنجاه میلیون انسان را دربر می‌گرفت. روشن است که حوادث سال ۱۹۱۷، هر طور که درباره‌شان فکر کنید، در خور مطالعه هستند.

تاریخ هر انقلاب، مثل هر تاریخ دیگری، باید پیش از هر چیز شرح دهد که چه رخ داد و چگونه. اما این به تنهایی کافی نیست. از همان شرح و تفصیل باید معلوم شود که چرا آن طور رخ داد و نه به طور دیگر. حوادث را نه می‌توان یک سلسله ماجرا انگاشت، و نه می‌توان آن‌ها را بر ریسمان برخی اخلاقیات از پیش ساخته به رشته در آورد. حوادث باید تابع قوانین خود باشند. کشف این قوانین وظیفه‌ی مؤلف است.

بارزترین خصوصیت هر انقلاب همانا مداخله‌ی مستقیم توده‌ها در حوادث تاریخی است. در ادوار عادی، دولت، چه سلطنتی باشد و چه دموکراتیک، خود را به سطح مافوق ملت ارتقاء می‌دهد، و آن‌گاه تاریخ به دست متخصصان این حرفه پادشاهان، وزرا، بوروکرات‌ها، وکلای مجلس، و

روزنامه نگاران- ساخته می شود. اما در لحظات حساس، هنگامی که نظام کهن برای توده ها تحمل ناپذیر می شود، توده ها موانعی را که از صحنه ی سیاست دور نگاهشان می داشت درهم می شکنند، نمایندگان سنتی خود را به کنار می رویند، و با مداخله ی خود نخستین پایه های رژیم تازه را پی می ریزند. خوبی یا بدی این امر را به قضاوت اخلاقیون واگذار می کنیم. ما خود، واقعیات را همان طور در نظر می گیریم که در جریان عینی تکامل به ما داده شده اند. تاریخ هر انقلاب برای ما پیش از هر چیز تاریخ ورود قهرآمیز توده ها به عرضه ی حاکمیت بر سرنوشت خویشان است.

در جامعه ای که دستخوش انقلاب شده است، طبقات با یکدیگر می ستیزند. اما کاملاً روشن است که دگرگونی هائی که بین آغاز و پایان انقلاب در مبانی اقتصادی جامعه و در بنیاد اجتماعی طبقات رخ می دهند، برای توضیح مسیر انقلاب کفایت نمی کنند، زیرا انقلاب خود می تواند در مدتی کوتاه نهادهای کهن را براندازد، نهادهای جدید بیافریند، و دگر بار آن ها را براندازد. دینامیزم حوادث انقلابی مستقیماً به وسیله ی دگرگونی های سریع و شدید و پرشور در روان طبقات، که همه ی آن ها پیش از انقلاب شکل گرفته اند، تعیین می شود.

نکته این جاست که اجتماع، برخلاف تعمیرکاری که بنابر احتیاج وسایل کارش را عوض می کند، به اقتضای نیاز نهادهای خود را تغییر نمی دهد. برعکس، اجتماع عملاً نهادهائی را که بر او مسلط هستند ابدی می پندارد. تا ده ها سال انتقادهای مخالفان چیزی نیست جز یک سوپاپ اطمینان برای تعدیل نارضایتی توده ها، و این شرطی است برای ثبات ساختمان جامعه. مثلاً وجهه ای که نصیب انتقادهای سوسیال دموکراتیک گردید. در اساس عبارت از

همین نکته ی اخیر بود. برای برداشتن قیدهای محافظه کارانه و کشاندن توده ها به قیام، شرایطی تماماً استثنائی و مستقل از اراده ی افراد و احزاب لازم است.

بدین ترتیب دگرگونی های سریع در نظریات و احساسات توده ها نه از انعطاف و تحرک ذهن بشر، بلکه درست برعکس، از محافظه کاری عمیق ذهن او بر می خیزند. پس ماندگی مزمن عقاید و روابط از شرایط عینی تازه، درست تا لحظه ای که این شرایط تازه به شکل یک فاجعه بر سر مردم فرو می ریزند، دقیقاً همان چیزی است که در دوره ی انقلاب حرکت جهنده ی عقاید و خلجات را پدید می آورد، و این امر در ذهن پلیس جامعه ی کهن صرفاً نتیجه ی فعالیت های "عوام فریبان" می نماید.

توده ها با یک برنامه ی از پیش ساخته برای بازسازی اجتماع به عرصه ی انقلاب نمی روند، بلکه هنگام رفتن به میدان انقلاب فقط به شدت احساس می کنند که دیگر نمی توانند جامعه ی کهن را تحمل کنند. در هر طبقه فقط پیشاهنگان آن طبقه برنامه ی سیاسی دارند، و تازه همین برنامه هم نیازمند آزمون حوادث و تأیید توده هاست. از این رو، روند سیاسی انقلاب در بنیاد خود عبارت است از ادراک تدریجی مسائل ناشی از بحران اجتماعی به وسیله ی طبقه ی ذینفع - یا سمت گیری فعالانه ی توده ها از طریق یک رشته تخمین زنی های پی در پی. مراحل مختلف روند انقلاب، که هر یک توأم است با جا به جانی احزاب به صورتی که حزب تندروتر همواره جایگزین حزب میانه روتر می شود، بیانگر فشار فزاینده توده هاست به سمت چپ. به شرط آن که جهش جنبش به موانع عینی برنخورد. به هنگام بروز چنین برخوردی، واکنشی آغاز می شود که عبارت است از: سرخودگی قشرهای مختلف طبقه ی

انقلابی، رشد بی اعتنائی، و به همراه آن، تحکیم موضع نیروهای ضدانقلابی. چنین است طرح کلی انقلاب های کهن.

درک نقش حزب ها و رهبرها، که ما ره هیچ وجه قصد نادیده گرفتن اش را نداریم، فقط براساس مطالعه ی جریان های سیاسی در میان خود توده ها، میسر است. هر چند رهبران و احزاب عامل مستقلی را تشکیل نمی دهند، اما عنصر بسیار مهمی هستند. بدون یک سازمان راهبر، نیروی توده ها مانند بخاری که در سیلندر محصور نباشد، به هدر می رود. با این حال، بخار باعث حرکت است، نه پیستون یا سیلندر.

دشواری هائی که در راه بررسی دگرگونی های آگاهی توده ها در ادوار انقلابی وجود دارند کاملاً روشنند. طبقات ستمدیده تاریخ را در کارخانه ها، در سربازخانه ها، در روستاها، و در خیابان های شهر می سازند. به علاوه، توده ها به ندرت عادت به نوشتن مطالب دارند. دوره های خروشنده امیال و سوداهای اجتماعی جای بسیار اندکی برای تأمل و تفکر باقی می گذارند. همه ی الهه های هنر حتی الهه ی روزنامه نگاری عوامانه، با وجود سرین ستبرش- به وقت انقلاب آسان به رقص نمی آیند. با این حال، وضع مورخ به هیچ وجه یأس آمیز نیست. مدارک و اسناد همه ناقص و پراکنده و تصادفی اند، اما در پرتو خود حوادث، همین تکه پاره ها اغلب امکان حدس و گمان درباره ی جهت و آهنگ جریان های پنهان را فراهم می سازند. بد یا خوب، هر حزب انقلابی تاکتیک های خود را براساس محاسبه ی دگرگونی های آگاهی توده تعیین می کند. سیر تاریخی بلشویزم نشان می دهد که می توان چنین محاسبه ای را، با دست کم طرح کلی آن را، به عمل آورد.

اگر چنین محاسبه ای به وسیله ی رهبر انقلاب، آن هم در گرداب مبارزه، میسر باشد، چرا بعد از انقلاب به وسیله ی مورخ میسر نباشد؟

با این حال، جریان هائی که در آگاهی توده ها رخ می دهند، نامربوط و مستقل نیستند. ایدئالیست ها و التقاطیون هر چقدر هم که بیشتر از این هوار بکشند، باز کم و کیف آگاهی را شرایط عینی تعیین می کنند. در همان شرایط تاریخی ای که به کشور روسیه، و به اقتصاد و طبقات و دولتش شکل دادند، و در تأثیراتی که سایر دولت ها بر روسیه گذاشتند، باید بتوان ریشه های انقلاب فوریه و جانشین آن یعنی انقلاب اکتبر را پیدا کرد. از آن جا که بزرگ ترین معما آن است که یک کشور عقب مانده نخستین کشوری بود که طبقه ی کارگر را به قدرت رسانید، ما موظفیم که راه حل این معما را در ویژگی های آن کشور عقب مانده بجوئیم- یعنی در فرق هایش با سایر کشورها.

ویژگی های تاریخ روسیه و وزن نسبی آن ها را در نخستین فصل های این کتاب توصیف خواهیم کرد، و بدین ترتیب رنوس تکامل جامعه ی روسیه و نیروهای درونی اش را اجمالاً نشان خواهیم داد. امیدواریم که کلی گویی های گریزناپذیر این فصل ها خواننده را دل سرد نسازد. در گسترش بعدی کتاب، خواننده همین نیروها را در حین عملیات زنده خواهد دید.

این اثر به هیچ عنوان بر خاطرات شخصی متکی نخواهد بود. این که مؤلف خود در حوادث شرکت داشته است، او را از پای بندی به اسناد موثق رها نمی سازد. هرگاه مؤلف به حکم مسیر حوادث ناچار از ذکر نام خویش می شود، از خود به صورت سوم شخص مفرد نام می برد. و این تدبیر صرفاً

یک شکل ادبی نیست: لحن شخصی، که در تقریر شرح حال و خاطرات اجتناب ناپذیر است، در آثار تاریخی جایز نیست.

اما مشارکت نویسندگان در مبارزه، فهم او را هم از خصوصیات روانی نیروهای فردی و جمعی در حین عمل، و هم از رابطه ی درونی حوادث، آسان تر می کند. این مزیت تنها وقتی نتیجه مثبت می دهد که یک شرط رعایت شود: و آن این که مؤلف نه در جزئیات کم اهمیت و نه در مطالب مهم، و نیز نه در مسائل مربوط به واقعیات و نه در مسائل مربوط به انگیزه و احساس، به گواه حافظه ی خویش اتکاء نکند. مؤلف کتاب حاضر معتقد است که تا آن جا که به او مربوط می شود، این شرط مراعات شده است.

مسئله ای که به جا می ماند همانا موضع سیاسی مؤلف است. مؤلف در مقام مورخ بر همان نظر گاهی ایستاده است که به هنگام مشارکت در حوادث انتخاب کرده بود. واضح است که خواننده مجبور نیست در نظریات سیاسی نویسنده، که نویسنده دلیلی برای اختفایشان نمی بیند، سهیم باشد. اما خواننده مسلماً حق دارد بخواهد که اثر تاریخی صرفاً مدافعه از یک موضع سیاسی خاص نباشد، بلکه توصیف مستحکمی باشد از جریان واقعی انقلاب. اثر تاریخی تنها وقتی رسالت خود را کاملاً به جا می آورد که حوادث با تمام ضرورت طبیعی خود در صفاتش گسترده شوند.

برای رسیدن به این منظور، آیا برخورداری از به اصطلاح "بی طرفی" مورخ ضروری است؟ هیچ کس تا به حال به روشنی توضیح نداده است که این بی طرفی عبارت از چیست. کلمات کراراً نقل قول شده ی کلماتسو دائر بر این که لازم است انقلاب را "یک جا" و در کلیتش در نظر گرفت، فوئش یک ظفره روی زیرکانه است. چگونه می توان چیزی را که جوهرش از شقاق

سرشته شده، هم چون یک کلیت در نظر گرفت؟ کلمات قصار کلماتسو تا اندازه ای از شرمساری او از وجود اسلاف بیش از حد مصمم اش، و تا حدی به علت خجلت او از سایه ی آن ها، بیان شده اند.

ال. مادلن، از مورخ های ارتجاعی، و از همین رو باب روز، در فرانسه ی معاصر، به شیوه ی تن آسایانه ی خود به انقلاب کبیر- یعنی به تولد ملت خویش تهمت می زند و می گوید: "مورخ باید بر بالای دیوار شهری که به محاصره در آمده بایستد، و محاصر و محصور را هم زمان با هم تماشا کند. "ظاهراً مورخ فقط از این راه می تواند به "عدالت آشتی جویانه" برسد. اما کلام مادلن خود گواهی است بر این که اگر او از دیوار ما بین دو اردوگاه بالا برود، این کار فقط به منظور دیدبانی برای ارتجاع خواهد بود. خوب است که او فقط با اردوگاه های جنگی گذشته سروکار دارد: وگرنه به هنگام انقلاب ایستادن بر بالای دیوار متضمن خطر بزرگی است. به علاوه، به هنگام خطر واعظان "عدالت آشتی جویانه" معمولاً در داخل یک چاردیواری می نیشینند تا ببینند کدام طرف برنده خواهد شد.

خواننده ی جدی و موشکاف خواستار بی طرفی خائنانه نیست، زیرا این گونه بی طرفی ها جامی از آتشی به او تعارف می کند که در تهنش زهر نفرت ارتجاع نشسته است. او خواهان وجدانی علمی است که توجیه هم دلی ها و انزجارهای آشکار و نهان خود را در مطالعه ی صادقانه ی واقعیات، و تعیین روابط حقیقی این واقعیات با یکدیگر، و هم چنین در انکشاف قوانین علمی حرکت آن ها بجوید. یگانه عین گرانی تاریخی ممکن جز این نیست، و به علاوه، همین روش کاملاً بسنده است، زیرا صحت و سقم آن را نه خوش نیتی مورخ، که فقط خود او می تواند ضامنش باشد، بلکه

قوانین طبیعی روند تاریخ، که به وسیله ی مورخ مکشوف شده اند، تعیین می کنند.

منابع این کتاب عبارتند از تعداد بی شماری نشریات ادواری، روزنامه ها و مجلات، دفاتر خاطرات، گزارشات، و مواد دیگر که برخی از آن ها دست نوشت بوده اند، ولی بخش اعظم آن ها را موسسه تاریخ انقلاب در مسکو و لنینگراد به چاپ رسانده است. به نظر ما اشاره به نشریات مشخص در متن کتاب امری زائد بود زیرا فقط خواننده را به دردرس می انداخت. از میان کتاب هائی که خصلت آثار جمعی تاریخی دارند، به ویژه از کتاب دو جلدی مقالاتی در باره ی انقلاب اکتبر استفاده کرده ایم. بخش های گوناگون این کتاب، که به وسیله ی نویسندگان مختلف نگاشته شده، از ارزش مساوی برخوردار نیستند، اما به هر حال همه حاوی واقعیات فراوانند.

در همه جای این کتاب، تاریخ ها بر طبق تقویم قدیم آمده اند- یعنی سیزده روز از تقویم جهانی و کنونی شوروی عقب ترند. مؤلف خود را مکلف به استفاده از تقویمی می دید که در زمان انقلاب به کار برده می شد. البته برگرداندن این تاریخ ها به شکل جدید کار شاقی نبود. اما این عمل با حل یک مشکل مشکلات اساسی تر می آفرید. واژگونی سلطنت به عنوان انقلاب فوریه در تاریخ ثبت شده است، اما این واژگونی بر طبق تقویم غرب در ماه مارس اتفاق افتاد. تظاهرات مسلحانه بر علیه سیاست امپریالیستی حکومت موقت به نام "روزهای آوریل" در تاریخ آمده است، حال آن که این تظاهرات بنابر تاریخ غرب در ماه مه صورت گرفت. صرف نظر از تاریخ سایر رویدادها، فقط یادآور می شویم که انقلاب اکتبر برحسب تقویم اروپا در ماه نوامبر اتفاق افتاد. می بینیم که تقویم خود از حوادث رنگ گرفته، و مورخ نمی تواند به

وسیله ی ریاضیات محض سال شماری های انقلابی را دست کاری کند. خواننده از سر عنایت به یاد خواهد آورد که انقلاب پیش از واژگون کردن تقویم بیزانسی، ابتدا ناچار بود نهادهای چسبیده به آن تقویم را واژگون کند.

ال. تروتسکی

پرینکیپو، ترکیه ۱۴ نوامبر ۱۹۳۰

ترجمه: سعید باستانی

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، آبان ماه ۱۳۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yashazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴